هو العلیم

سیر و سلوک یعنی تطبیق برنامهٔ زندگی بر اساس دستورات اولیاء الهی

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۰ - مجلس چهارم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سره

اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

وصلی اللَه علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد

و علی آله‌الطیبین الطاهرین

و لعنة اللَه علی اعدائهم اجمعین

اذَا رَأیتُ مَولایَ ذُنُوبِی فَزِعتُ، وَ اذَا رَأیتُ کرَمَك طَمِعتُ.

اگر به گناهان خود نگاه کنم به فزع در خواهم آمد و اگر به کرَم و بزرگواری تو نگاه کنم به طمع خواهم افتاد.

معلوم می‌شود که در این جا دو جنبه در انسان وجود دارد یکی جنبه یأس و دیگر جنبه امید و هر دو هم واقعیت دارد یکی از آنها خلاف نیست و اعتبار نیست و توهم و تخیل نیست چه طور این که در انسان صفات مختلف و غرائز مختلفی وجود دارد، غریزه غضب که جنبه دافعه انسان است و جنبه قهر و دفع او و غریزه حب و رأفت و محبت که جنبه جذب و طلب است و این هر دو در دو نقطه مخالف و دو نقطه متفاوت قرار دارند.

همین طور در انسان هم دو جنبه و دو صفت و بهتر است بگوییم دو غریزه [وجود دارد [که یکی صفت و غریزه یأس است، که یأس ناشی از فقدان مطلوب و متوَقَّع است آن چه را که انسان توقعش را دارد فاقد اوست، می‌بیند که فاقد اوست و دسترسی به او برای انسان امکانش نیست. این غریزه غریزه یأس است که ناشی از فقدان است، کسی که واجد یک شی‌ایی باشد یأس معنا ندارد کسی که عالم باشد یأس از تحصیل علم دیگر برای او معنا ندارد کسی که مُتموِّل باشد یأس از تحصیل مال و ثروت برای او معنا ندارد، واجد است.

پس ریشه و اصل در یأس عبارت است از فقدان، و او علت برای این است که برای انسان یأس و ناامیدی باشد، فقدانی که آن فقدان، لایوجد است حاصل نمی‌شود اگر انسان فاقد شیء باشد ولیکن بداند فردا آن شی را حاصل می‌کند و می‌تواند به دست بیاورد و قدرت آن را دارد به این یأس نمی‌گویند به این احساسِ خلاء و نقص می‌گویند بدون استیلاء این صفت، صفت یأس و ناامیدی. انسان بداند به این مطلب می‌رسد انسان بداند به این توقع خودش می‌رسد انسان بداند به مطلوب می‌رسد انسان بداند راه خدا را که شروع کرده است این راه

به نهایت خواهد رسید خوب دیگر برای انسان یأس پیدا نمی‌شود خوب مشخص است نهایتش مشخص است و بواسطه حرکتی که می‌کند این حرکت لاجرم او را به انتها خواهد رساند، [و یأس] برای او پیدا نمی‌شود.

و اگر انسان بداند که نه راه خدا را که شروع کرده نمی‌تواند به این راه ادامه بدهد، نمی‌تواند به این راه استمرار ببخشد می‌داند که موانعی بر سر راه او هست می‌داند که صوارفی جلوی او را خواهند گرفت، بعضی از افراد هستند خوب خیلی افراد خوبی هستند فرد خوب فرد صالح می‌آیند با آدم سلام و علیک و این حرفها بعد می‌گویند که ما قبول داریم که این مسئله و این راه حق است ولی ما اهلش نیستیم خیلی صاف و رُک و روشن، می‌گویند ما قبول داریم این درست است و این مسئله ولی ما اهلش نیستیم همین دورا دور خلاصه قبول داریم و می‌دانیم که مطلب درست است حالا ما کاری نداریم به این که آیا این‌ها در نگرششان اشتباه می‌کنند یا نه و آیا باید تصحیح کنند این نوع نگرش را یا این که به همین کیفیت بمانند و به قول خودشان حداقل آن نماز و روزه ظاهری از آنها فوت نشود و دیگر همین کافی است.

خوب چرا؟ چون احساس می‌کنند که یک موانعی هست حالا تصور می‌کنند که یک مطالبی هست یک حوادثی برای انسان رخ خواهد داد یک جریاناتی برای انسان پیدا خواهد شد که بواسطه آن حوادث و آن موانع، آن قدرتی که باید رد کند و بگذرد و بِبُرَّد، آن قدرت را ندارند و در نتیجه خوب متوقف می‌شوند.

عرض کردم که یکی از افراد از علما بود آمده بود در زمان سابق یعنی قبل از انقلاب آمده بود خدمت مرحوم آقا و از ایشان تقاضای دستور و برنامه و مقدمات راه را می‌خواست. من در آن اتاق کنار نشسته بودم در مجاورت و صدای آنها را می‌شنیدم که صحبت می‌کنند، آهسته هم صحبت نمی‌کردند در آن اتاق مجاور که من بودم، دیدم ایشان دارند به آن شخص می‌گویند فرد مُعَمَّم و شیخی بود و اهل قم و ازحوزه بود الان فوت کرده و به رحمت خدا رفته است ایشان دارند به او می‌گویند که:

برنامه و دستور سلوکی این راه فقط پرداختن به ذکر و ورد و مسائلی از این قبیل نیست این‌ها جزئی است از آن روش و مرامی‌که یک سالک باید به او بپردازد مهم تطبیق برنامه زندگی است (خیلی جای توجه است) مهم تطبیق برنامه زندگی است بر اساس دستوری که داده می‌شود این است مسئله.

من دارم حالا می‌گویم چند درصدش به ذکر و این‌ها است ولی دیگر حرف من است و ایشان نفرمودند و مسئله ذکر و ورد و پرداختن به نماز شب وبیداری و

صَمت وجوع وسَهَر وعُزلت وذکری به دوام *** ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

صمت خوب سکوت است یک برنامه زندگی است خوب شما فکر کنید که به یک شخص دستور صمت بدهند خوب دیگرهیچ کاری نمی‌تواند انجام بدهد دیگر نه می‌تواند فعالیت کند نه می‌تواند برود جایی نه بیاید می‌گویند آقا فرض کن با فلان شخص نباید صحبت کنی در فلان قضیه اظهار نظر نباید بکنی پس

هیچی دیگر تمام شد، در فلان جریان حق صحبت کردن نداری پس الفاتحه، می‌گوید پس مسئله باقی نماند در فلان قضیه شما ساکت باشید شما کنار باشید جوع گرسنگی خوب حالا این گرسنگی را یک کاری می‌شود کرد خیلی به مسائل اجتماعی ارتباطی ندارد. صمت و جوع و سهر، که سهر به معنای بیداری شب است که به قول خواجه شیراز رضوان اللَه علیه که می‌فرمایند:

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ ❊❊❊ از یمن دعای شب و ورد سحری بود

سهر خیلی عجیب است، سهر به معنای بیداری (نه سحر با ح حُطّی با ه هوّز) صمت و جوع و سهر و عزلت، عزلت ای داد بیداد عزلت یعنی کناره گیری از اهل دنیا، کناره گیری از های و هوی اهل ظاهر و سر و صدای اهل حوادث و جرائد و پدیده ها، عزلت از این ها، عزلت از ارتباط با افرادی که تمام همّ و غمّ آنها را فقط پرداختن به مسائل عادی و ظاهری آن هم بر اساس توهمات و تخیلات، نه بر اساس حق و انطباق خود و روش خود با آن ممشای حق، نه بر اساس توهمات و تخیلات، عزلت با این افراد خوب اینها چه شد؟ در آخر ذکری به دوام یعنی دائما در حال ذکر انسان باشد و این [لفظ] به دوام گرچه بعضی‌ها فرمودند که ذکر این ذکر به دوام هست یعنی ذکر باید دائم باشد و سالک باید دائما در حال ذکر باشد و در حال توجه باشد تا این که بتواند ادامه مسیر بدهد ولی من تصور می‌کنم که این دوام صفت برای همه [این موارد] است یعنی صمت باید صمت دائم باشد الا در وقت خاص و تکلیف، جوع باید جوع دائم باشد الا در وقتی که انسان مکلف به افطار است سهر و بیداری باید دائم باشد، همیشه انسان باید بیداری شب را داشته باشد عزلت همیشه باید دائم باشد مگر در وقتی که تکلیف در ارتباط با جامعه برای انسان پیش بیاید آن وقت مسئله جدا است و در آن وقت تکلیف به ارتباط مشخص است محدود است، وقتی می‌گویند ارتباط برقرار کن وقتش را هم تعیین می‌کنند افرادش را هم تعیین می‌کنند میزان را هم تعیین می‌کنند کیفیت ارتباط را هم تعیین می‌کنند همین طوری شُلمَه کاری نیست آشِ شله قلمکار که همین طوری با افراد و اینها با هر کسی انسان ارتباط داشته باشد ارتباط با چه کسی و چه فردی و در چه حدی، در چه حدی باید انسان ارتباط داشته باشد که آن ارتباط نیاید و کم کم، کم کم بر آن جنبه استیلاء و استقامت نفس غلبه کند و نفس را در تحت حکومت و سلطه خودش دربیاورد، در آن هنگام دیگر ارتباط مانع طریق است و سدّ راه خواهد بود.

اولیاءخدا وقتی که به شاگردانشان دستور برای ارتباط با مردم را می‌دهند حدش را هم تعیین می‌کنند، دو ساعت از شبانه روزت را به اشتغال با کارهای مردم بپرداز، دو ساعت بشود دو ساعت و پنج ثانیه غلط است سر دوساعت تمام و خداحافظ، اگر روز اول شد دو ساعت و پنج دقیقه فردا پنج دقیقه می‌شود دو ساعت و ده دقیقه، آقا فلان کس هم پشت در است و از صبح تا حالا آمده و منتظر است، رفقا می‌آیند پیش ما و می‌گوید آقا فقط پنج دقیقه، فقط یک عرضی داریم، فقط پنج دقیقه، و یک ساعت و نیم می‌نشینند و آن پنج دقیقه را

ضرب در چندش می‌کنند؟ یک ساعت و نیم می‌شود نود دقیقه، ضرب در چهارده درست است یا نه؟ نه خیر ضرب در هجده، تازه ما کم گفتیم حسابمان خراب است، ضرب در هجده می‌کنند بعد می‌گویند آقا فقط پنج دقیقه لطف بفرمایید، می‌گوئیم لطف فرمودیم تشریف بیاورید، خوب کسی که می‌گوید پنج دقیقه نگاه به ساعت هم بکند سر پنج دقیقه بلند بشود برود، بدون این که من بگویم برود، اگر پنج دقیقه بشود شش دقیقه انسان مسئول است، چرا؟ چون من به حساب پنج دقیقه آمدم خدمت شما نه به حساب نیم ساعت! التفات فرمودید؟ وقتی کسی کارش ده دقیقه است بگوید آقا من ده دقیقه مگر این که انسان بگوید بیشتر بماند اشکالی ندارد ولی وقتی ده دقیقه است بگوید آقا ده دقیقه شد خداحافظ درست شد؟

اگر کسی این جور عمل بکند می‌رود جلو! من شوخی ندارم ها! اینها چیزهایی است که به ما فرموده اند قضیه چیست! وقتی که انسان نَفسش را بر یک میزانی موظف کند آن موقع حرکت می‌کند والا اگر نه همین طور شُله مَلَم کاری بیا و خوب حالا که آقا بیکار است و ما هم که کاری نداریم باید برویم آن جا حالا یک چند دقیقه عرض مختصری داشتیم ...

یک دفعه ما رفتیم یک جایی یک بنده خدائی از رفقا و دوستان بود گفت آقا من پنج دقیقه می‌خواهم [مطلبی] عرض کنم، گفتم همین الان، گفتم من می‌روم پنج دقیقه می‌ایستم، سوار ماشین آقای دکتر، در را باز کردم پنج دقیقه با آقا صحبت کرد و تمام شد و مسئله حل شد و تمام شد و رفت، درست شد.

عَلَیکم بِنَظمِ امُورِکم باید انسان به آن امر مطلبی که دارد باید به او موظف کند خود را نفس را باید بر آن جنبه ای که به او داده شده دستوری که به او داده شده باید طبق همان باید انسان او را بار بیاورد اگر این طور بود حرکت می‌کند می‌بُرد می‌رود جلو اگر این طور نبود همیشه می‌ماند، در یک سطح می‌ماند و در یک سطح می‌ایستد درست ارتباط را هم خودشان را تعیین می‌کنند که آقا تا کجا و تا چه حد، بعد اگر آمدند گفتند که آقا فلان کس آن جا ایستاده یک ساعت ایستاده حالا این هم کار دارد باید هم برود بلیط هم گرفته که عصر به شهرش برگردد اگر شما به او وقت ندهید دیگر امروز .... خوب برگردد که برگردد، برود دفعه دیگر بیاید برود دفعه دیگر بیاید من وظیفه ام این است که دو ساعت فقط باشم نه دو ساعت و پنج دقیقه و نه دو ساعت و ده دقیقه درست.

یک دفعه ما رفته بودیم به اتفاق دو سه تا از رفقا به غار حراء انشاءاللَه خدا قسمت همه بکند و آن جا رفقا بروند و ببینند که چه خبر بوده از همان جا بوده که تمام عوالم ملک و ملکوت عوض شد و تغییرات پیدا کرد و تقدیر از همان جا در همه عوالم ساری و جاری شد از همان از همان دو تا تخته سنگ از همان دو تا تخته سنگ و یک غاری که یک نفر هم در کنارش می‌تواند بایستد و جلوترش جا نیست فقط جا برای نشستن است، مردم هم ایستاده بودند، یک خانمی‌رفته بود و آن جا و ایستاده بود و هی نماز می‌خواند هی نماز می‌خواند

حالا مردم همه منتظرند انگار نه انگار حالا شوهرش هم کنار ایستاده انگار نه انگار که من شوهرش هستم، من گفتم آقا این خانم کی است بالاخره این محرمش این مردی، کسی .. هیچ یارو اصلا حرف نمی‌زد دیدیم نه فایده ندارد گفتم خانم بیایید بیرون این نماز درست نیست دو رکعت بخوان بیا بیرون بگذار بقیه هم [به نماز] برسند دیدم نه هی می‌خواند من رفتم جلویش ایستادم و گفتم حالا اگر می‌خواهی سجده کنی به من سجده کن و می‌خواهی رکوع کنی به من رکوع کن یک دفعه این آقا گفت بگذار نماز را بخواند، إ إ تو این جا چه کار می‌کردی یک مرتبه همین طوری ... معلوم شد آقا شوهرش است گفتم دستت درد نکنه، گفت آخه به او سفارش کردند (مال کرمان بود با این کرماینها) گفتم بابا وقتی که سفارش کردند از شب او را می‌آوردی تا صبح و سحر یک دور تسبیح برای همه نماز می‌خواند نه این که این جا این همه مردم ایستادند اینجا سفارش کردند نماز می‌خواند ما رفتیم جلویش ایستادیم، زنه رفت بیرون دیگر دید باید به من سجده کند و فایده ندارد.

خلاصه این جور اگر انسان بخواهد انجام بدهد این کار از دستش می‌رود کار از دستش در می‌آید و فایده‌ای ندارد اگر انسان گفت نه من وظیفه ام این است که این قدر انجام بدهم من وظیفه ام این است که تا الان انجام بدهم، بقیه کارها ماند که ماند به من چه ارتباط دارد من باید به وظیفه خودم عمل کنم اگر به وظیفه خودم عمل کردم آن گاه است که عمل من مُمضی است و الا به آن مقدار زائد مُمضی نیست و عملی که ممضی نیست آن عمل نور ندارد و وقتی نور نداشت مقرِّب نیست و وقتی مقرِّب نبود این نیست که فقط ساکت باشد و کاری انجام ندهد آن ده دقیقه می‌آید آن دو ساعت را خراب می‌کند و آثار آن دو ساعتی که طبق دستور بوده همین ده دقیقه می‌آید از بین می‌برد و بعد خود آن ده دقیقه قدرت پیدا می‌کند و قوت پیدا می‌کند و بالندگی پیدا می‌کند و رشد می‌کند و می‌آید وجود انسان را فرا می‌گیرد دیگر تمام افعال انسان می‌شود افعال ده دقیقه‌ای دیگر افعال آن دو ساعته دیگر نخواهد بود نمازش دیگر می‌شود نماز ده دقیقه مثل تاریخ برگشته چه می‌گویند؟ تاریخ مصرف گذشته نمازش می‌شود نماز تاریخ گذشته، روزه اش می‌شود او، صحبتش می‌شود او، ارتباطش می‌شود او، و همه تصرفات او در جامعه و در افراد می‌شود همه تصرفاتی که خارج است از آن تصرف مورد امضای مولا و مورد رضای مولا تمام وجودش را این تصرفات و این افعال فرا می‌گیرد چرا چون آمد از خودش به آن دو ساعت اضافه کرد و این اضافه دودمان او را برباد داد.

لذا اگر تا دو ساعت بنشیند این تا دو ساعتش نور دارد صفا دارد بهجت دارد انبساط دارد خستگی ندارد در انسان در خودش احساس کسالت نمی‌کند احساس ملالت نمی‌کند ولی همین که از این دو ساعت گذشت آن ده دقیقه با این که ده دقیقه است ولی انگار چَکش به سرش زدند با این که فقط ده دقیقه بوده چرا چون آمد خراب کرد نه تنها خودش این ده دقیقه، در مسیر خلاف بود دو ساعتی را که در مسیر صلاح بود آن دو ساعت هم خراب شد، شد دو ساعت و ده دقیقه در مسیر خلاف خیلی مطلب دقیق می‌شود ها! خیلی مسئله دقیق

می‌شود! که چطور انسان باید مطابق با دستور عمل کند عزلت هم چی باید حساب داشته باشد می‌گویند این جا حرف بزن آدم باید حرف بزند نباید کوتاه بیاید نباید بترسد نباید خشکه مقدسی در بیاورد نباید کناره گیری صوفیانه باطله، نه آن صوفیانه بر حق و بر مسیر، نه، آن صوفیانه ای که بر بطلان است و راه و مسیرش بر خلاف آن طور در پیش بگیرد باید بیاید و صحبت کند و هدایت کند و مردم را نسبت به تکلیف آشنا کند در عرفان کناره گیری معنا ندارد کناره گیری یعنی خالی کردن شانه از تکلیف، خالی کردن شانه از مسئولیت، خالی کردن شانه از آن چه که خدا بر انسان مقدر کرده تو که الان داری از مسائل اجتماعی کناره می‌گیری برای چه این کار را می‌کنی چون احساس می‌کنی تکلیفت این است به کارهای مردم نباید رسیدگی بشود کارها را دیگران بروند انجام بدهند ارتباطی به ما ندارد، امور دنیا را به اهل دنیا بگذار و امثال ذلک در حالی که همان کسی که تو را دعوت به کناره گیری از انام کرده است همان کس تو را دعوت به راهنمایی و ارشاد ایتام آل محمد که به واسطه عدم دسترسی به مبانی و مطالب سردرگم شده اند، همان کس تکلیف کرده پس این مطالب کی باید به گوش این مردم برساند مردم از هوا و آسمان باید این حرفها را به دست بیاورند، خوب این خبرها نیست از زمین را باید بکنند تا این مطالب به گوششان برسد خوب این هم به دست نمی‌آید چیه پس قضیه؟ مسائلی هم که در اختیار افراد قرار داده می‌شود که این‌ها همه مسائل گزینشی است و انتخاب شده است پس چه کسی باید آن مطالب اهل بیت را که خالص خالد و فازج و بدون غل و غش و بدون انتساب به یمین و یسار است، بدست افرادی که اظهار تمایل برای عمل می‌کنند اظهار تمایل برای اقدام می‌کنند اظهار تمایل برای حرف گوش کردن می‌کنند پس چه کسی باید برساند؟ چه کسی باید این حرفها را بِبَرد برساند؟ چه کسی باید این مسائل را به گوش افراد و مردم برساند؟

اگر قرار بود که پدر ما ایشان این روش عزلت را به این کیفیت و به این نحو در پیش می‌گرفتند پس الان این مطالب چطور پخش شده بود؟ چطور این مطالب در اختیار افراد قرار می‌گرفت؟ خوب بیان ایشان که تعطیل بشود بنانشان که از کار بیافتد پس به چه وسیله باید این مسائل و آن چه را که یک ولی الهی حق تشخیص می‌دهد و واقع تشخیص می‌دهد به چه وسیله باید این به دست مردم برسد؟ می‌گوییم ما کنار خوب شما کنار شما هم کنار شما هم کنار خوب هیچی پس مردم می‌گویند ما چه کار کنیم؟ ما چه کار کنیم مسئله این که یکی این جور می‌گوید یکی آن جور می‌گوید پس آن مطلبی که مربوط به خود اهل بیت است و باید ناقل این مطلب فرد متصلی باشد آخر مطالبی که ما از این و آن می‌شنویم آخر کسی که امروز یک حرفی می‌زند هفته بعدش یک حرف دیگری می‌زند خوب به این که دیگر اعتماد نمی‌شود کرد کسی که امروز یک مسئله می‌آید می‌گوید فردا می‌آید ۱۸۰ درجه خلافش را می‌آید می‌گوید به این که انسان دیگر نمی‌تواند باور کند پس به که باید باور کند به آن کسی که از اول تا آخر یک حرف می‌زند در رخاء و سهل یک حرف می‌زند در شدائد

هم همان حرف را می‌زند در گشایش یک حرف را می‌زند در سختی هم همان حرف را می‌زند در حالت آرامش یک حرف می‌زند در حالت مسائل و جریانات و قضایای اجتماعی و مسائلی که خوب مطالب سخت و مشکل و دارای راه‌های شبهه آمیز هم، همان مطلب را می‌گوید هیچ حرفش فرق نمی‌کند تفاوت نمی‌کند بوقَلْمُون، بوقَلَمُون غلط است بوقلْمون صفت نیست که در هر موقعیتی به لحن همان موقع ابراز کند، ببینید مسئله دارد به این طرف می‌چربد شروع کند حرفهایش کم کم به این سمت ا ا این آقا که دیروز داشت این حرف را می‌زد حالا چطور یکدفعه قضایا از این طرف شده بعد یکدفعه یک جریانی پیش می‌آید آن طرف غلبه می‌کند می‌بیند ا دارد آن حرف را می‌زند عجب بابا بالاخره تو چه می‌گویی حرف حسابت چی است ما بفهمیم این وری یا آن وری حرفت چی است؟ می‌گوید من از اصحاب بادم حزبم این است حزب حزبهای مختلف داریم اصحاب الیمن داریم اصحاب الشمال داریم اصحاب الباد هم یکی از مسائل است اصحاب الباد و الهوا! باد از هر طرف می‌آید ... این را امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌گوید نه من، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید که: **هَمَجٌ رَعَاعٌ اتبَاعُ کلِّ نَاعِقٍ یمِیلُونَ مَعَ کلِّ رِیحٍ**[1] اصحاب دنیا نه فقط اصحاب دنیا آنهایی که افراد عادی هستند، نه، افراد، معمّمین، علما، و فضلا، این‌ها همه دنیا، همه دنیا، همه این‌ها اصحاب دنیا و منتظرند ببینند که چه جریانی است که در آن جریان این بزرگوران می‌توانند به عافیت بگذرانند نه این که تکلیف چیست عافیت گذراندن می‌شود محور برای انتخاب کلمات و برای تصرفات، عافیت، ولی خواجه چه می‌فرماید خواجه چه می‌فرماید حضرت خواجه شیراز قدس اللّه سره ایشان می‌فرماید؟ او از اول آب پاکی را ریخت روی دست خودش و روی دست هر که گفت جزو حزب ما است خواجه هم حزب دارد تشکیلات دارد بیا برو دارد، خوشا به حال آن کسانی که داخل در حزب خواجه باشند خواجه حافظ شیرازی می‌فرماید:

در مقامات طریقت هر کجا کردیم سِیر *** عافیت را با نظر بازی خلاف افتاده بود

به به واقعا مطلب را تمام کرده، میگه یعنی می‌فرماید (میگه نگوئیم، بگوئیم می‌فرماید) مرحوم آقا من یک بار گفتم که مرحوم حافظ میگه ... گفتند میگه یعنی چه؟ بگو می‌فرماید، گفتیم چشم، دیگر از آن دفعه می‌گوییم مرحوم خواجه می‌فرماید که سالک وقتی از خود بیرون می‌آید و خود را به خدا می‌سپارد دیگر عافیت یعنی چه؟ ملاحظه یعنی چه؟ نه سیخ بسوزد نه کباب یعنی چه؟ جوری حرکت بکنم که ضرری نرسد یعنی چه؟ بله خارج از تکلیف حرکت کردن غلط است و انسان چوب هم می‌خورد و نباید هم انجام بدهد ولی کسی که مرامش را جوری قرار بدهد که در ارتباطاتش ملاک برای حرکتش عافیت طلبی باشد اصلا ما چنین چیزی نداریم اصلا یک چنین چیزی در مکتب مرحوم آقا نبوده، اصلا چنین مسئله ای نبوده اصلا یک چنین

---

[1] بحارالانوار جلد ۱ صفحه ۱۸۷

مطلبی نبوده خیلی‌ها هستند اشتباه فکر می‌کردند که مسیر و مکتب مرحوم آقا بر سکوت و عافیت طلبی بوده نخیر، تکلیف در هر زمانی یک قسم ممکن است باشد در یک زمان انسان باید این طور صحبت کند در زمان دیگر یک جور دیگر و در زمان دیگر باید مطلب را بگوید ولو به کناره و اشاره نباید ساکت بنشیند نباید احساس بشود که مسائل را کسی نمی‌فهمد نباید احساس بشود که هر کاری انجام می‌شود کسی از آن سر در نمی‌آورد نباید احساس بشود که خلاف را کسی درک نمی‌کند نخیر خلاف را همه درک می‌کنند حرام را همه درک می‌کنند عمل بر خلاف اسلام را همه درک می‌کنند و عمل بر خلاف رضای خدا را همه درک می‌کنند همه می‌فهمند و خوب هم می‌فهمند منتهی برای افرادی که نور باطن دارند و چشمشان روشن است حقایق بدون مسائل روشن است ولی برای آن افراد که احتیاج به مسائل دیگر دارند بالاخره مطالب را خواهند فهمید بالاخره زمستان تمام خواهد شد و رو سیاهی به ذغال خواهد ماند.

در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر عافیت را با نظربازی، نظر بازی یعنی به زیارت دلدار رفتن، زیارت دلدار رفتن و جمال یار را دیدن و در تحت تکلیف و تربیت استاد قرار گرفتن این معنا معنای نظربازی در شعر حافظ شیراز است نظرباز به کسی می‌گویند که به دنبال اطاعت از تکلیف دائما تحت توجه نفحات و الطاف از عالم قدس و عالم ملکوت است به واسطه تربیت نفس و به واسطه تزکیه نفس انسان در تحت این نفحات قرار می‌گیرد خوب تکلیف که همه اش بر سر سفره برنج زعفرانی نیست تکلیف در همه جا هست و در هر جا یک اقتضایی می‌کند، در یک جا تکلیف تکلیفی است که انسان باید عمل کند نسبت به مسائل خانوادگی باید اعمال کند نسبت به مسائل خویشاوندی باید اعمال کند از انسان دلخور می‌شوند، از انسان متأثر می‌شوند، بشوند چه اشکال دارد اگر قرار بر این است که انسان به دنبال حق برود، خُب باید برود از انسان دلخور می‌شوند خُب بشوند ناراحت می‌شوند بشوند شریک از انسان ناراحت می‌شود اگر شما این کار را انجام بدهی معامله، معامله خلاف خواهد بود شریک می‌گوید اگر بخواهی این کار را بکنی من می‌روم می‌گوید برو من معامله خلاف نمی‌توانم بکنم معامله خلاف شرع نمی‌توانم انجام بدهم شرکت به هم می‌خورد بخورد، نباید انسان به دنبال این باشد که برای این که شریک را نگه دارد حالا چشمش را ببندد که خوب مسئولیتش با او است نه با من، نخیر باید شرکت را به هم بزند گرچه ضرر بکند خوب بکند انسان که نیامده که کسب و کار بکند که همه اش نفع ببرد ربح ببرد خوب انسان باید کسب و کار انجام بدهد ولو ضرر بکند خوب بکند ضرر بکند هیچ کس نگفته که در کسب و کار و در معاملات انسان باید نفع را مد نظر قرار بگیرد و غیر از او نه، خداوند فرموده برای کسب روزی انسان باید کار انجام بدهد باید تنبلی نکند انسان به دنبال کسب معیشت برود

و در راه خدا **الکادُّ عَلی عِیالِهِ کالمُجَاهِدِ فِی سَبِیلِ اللّه**[1] رفت و بنابراین در این یک قضیه ورشکست شد در یک مسئله ضرر کرد در یک جا دید قول داده و معامله معامله قطعی است یک مرتبه یک قانون آمد از این قانون هایی که روزی ده تا می‌آید صبح یک قانون ظهر یک قانون شب یک قانون نیمه شب هم داره می‌آید از این‌ها یک دفعه فلان جنسی که قیمتش این قدر است قیمتش آمد پایین قول داده جنس را بفروشد الان اگر بخواهد برود یک سوم آن را هم نمی‌تواند بخرد باید تمام جنس را دربست به مشتری تحویل بدهد، باید بدهد خودش می‌داند مشتری که آیا برگرداند و یا برنگرداند، بگوید من به تو فروختم که البته در آن جایی که خیار نباشد یعنی القاءِ اسقاطِ کافه خیارات شده باشد حتی خیار غبن گرچه بعضی‌ها در خیار غبن قائل به اسقاط او نیستندحتی اگر اسقاط هم بشود قائل به ثبوت خیار غبن نیستند ولیکن در غیار غبن هم مسئله همین طور است و فرقی نمی کند. در صورتی که اسقاطِ کافه خیارات شده باشد می‌گوید بفرمایید آقا این مال شماست اما بنده ضرر کردم به این دلیل، بخواهم بروم یک سوم این را هم نمی‌دهند خودت می‌دانی می‌خواهی ببری، بِبَر، بفرما.

اگر این را انجام بدهد به اندازه بیست سال نماز شب خواندن جلو می‌رود، جلو می‌رود، این نیست که فقط سیر و سلوک همین .... نه آقا جان سیر و سلوک به قول مرحوم آقای انصاری عمل کردن به همین احکام خمسه است واجب حرام مستحب کراهت و مباحات این می‌شد سیر و سلوک این کل سیر و سلوک است همین مقدار حالا اگر انسان مقید نباشد چه کار می‌کند؟ مثل ابناء دنیا ببخشید ضرر کردیم و نمی‌دهیم ببخشید حالا نیامد حالا چه کار بکنیم و فلان و از این حرفها طرف هم می‌گوید آقا جنس را به من فروختی آن موقعی که تو این جنس را فروختی ضرر کردی گفت نه بعد از دو ساعت دیگه یک قانونی آمده اینجا که دیگر قانون ندارد قانون آمد و فرض کن که تو ضرر کردی خوب به من چه. آن موقع که این جنس خرید و فروش شد اسقاط کافه خیارات هم انجام شد من مالک این معوض شدم به اصطلاح و تو هم مالک این عوض شدی پول را بگیر بفرمایید، می‌گوید من قبول ندارم و نمی‌دهم و نمی‌شود درست شد.

دو نفر آمده بودند در این جا البته یکی ایشان از رفقا بود و منزلی گرفته بودند منزل آن شخص هم مقلِد یکی از این افراد بود نمی‌دانم حالا یادم نیست چه کسی گفته بود که فلانی را من قبول دارم، آمده بودند در این جا من دیدم حق با همین شخصی است که از دوستان است بعدا قضیه ای پیش آمده بود درست یادم نیست همان شخصی که می‌گفت هر چی فلانی حکم کند و هر حرفی بزند مورد قبول است، گفت اصلا این مسئله نمی‌شود خوب چطور من جواب بدهم و به این بگویم و از این عربهای عراقی بود که شروع کرد به بالا و پایین کردن و ... گفتم شلوغ بازی در نیاور اگر می‌خواهی بروی برو اگر نمی‌خواهی بدهی پاشو برو، مردم می‌گویند

---

[1] کافی جلد ۵ صفحه ۸۸

و .. حکم شرعی این است دو دوتا چهار تا این است باید بدهی اگر ندهی خدا پدرت را هم در می‌آورد، بفرمائید بیرون، بنده هم خیلی حوصله ندارم، دیدم دارند حرف میزنند رفتم بالا گفتم تو سر هم می‌خواهید بزنید بزنید ما حرفمان را زدیم و بقیه مجلس را به شما سپردیم جا زیاد است و عرض کنم که مقدماتش هم در حیاط است خلاصه آن جا چیزهایی پیدا می‌شود که به درد بعد از قضاوت بخورد به درد بعد از دعوا می‌خواهد بخورد ما رفتیم بالا.

خوب چیه؟ این روش، روش مردم است در سلوک چه می‌گویند؟ در سلوک می‌گویند وقتی که قول دادی باید به قولت عمل کنی این معنای سلوک است، باید انجام بدهی خوب تمام شد و رفت دیگر چیز ندارد انسان بخواهد بالا بکند یا پایین بکند این طرف یا آن طرف بالاخره برای انسان جریاناتی پیش می‌آید، در زندگی جریاناتی پیش می‌آید که بر آن اساس خداوند انسان را محک می‌زند و امتحان می‌کند و برای همه هم هست حالا فقط مسئله مسئله معاملات و اینها نیست مسائل ارتباطات دیگر مطالب دیگر مسائلی که مربوط به ملاحظات و ارتباط اجتماعی و ملاحظات جمعی است در آن جا انسان خلاصه امتحان پس می‌دهد و این قضیه به این شکل نمی‌ماند، امتحان پس می‌دهد و برای همه این امتحان برقرار است.

علی کل حال این مسئله و این مطلب مطلبی است که خوب سلوک انسان در این محدوده شکل می‌گیرد من دیدم مرحوم آقا رو کردند به آن شخص و گفتند که در سلوک شما خیال نکنید فقط مسئله مسئله ذکر است مسئله روزه گرفتن و اینها در این مسائل شما تا چه حد می‌توانید نفس خود را در معرض تسلیم بیاورید؟ در همین مسائلی که خوب از مسائل اجتماعی است ایشان گفت که در فلان قضیه شما مرا مختار قرار بدهید در یک به اصطلاح مسئله، غیر از آن قضیه هر چه شما امر بفرمایید، ایشان فرمودند اتفاقا من همین منظورم بود من منظورم همین نقطه ایست که شما روی آن دست گذاشتید و می‌خواهید چیز کنید شما در این قضیه باید صد در صد به آن چه می‌گویم عمل کنید آن شخص گفت آقا این قضیه برای من مشکل است خوب مشکل است خداحافظ شما و رفت و تمام شد و دیگر ارتباط هم نبود. درست شد پس این چه شد؟ پس این قضیه چه شد؟

آن کسی که الان ولی خدا است او می‌داند بهتر از شما یا این که شما بهتر از او می‌دانید کدام یک بهتر تشخیص مسائل و مطالب را می‌دهند خلاصه مسئله خیلی دقیق است مسئله خیلی دقیق است.

این جهتی که در انسان هست که عرض شد که جهت ناامیدی در انسان این یک حقیقتی است که در انسان وجود دارد در قبالش یک امید است، امید به آن مسائلی که انسان می‌تواند به آن مسائل برسد امید به توقعاتی که آن توقعات نیست موجود بالفعل نیست ولی انسان می‌تواند به آنها برسد این دو جنبه در انسان وجود دارد امام علیه‌السّلام می‌فرمایند که این دو جنبه در من هست یکی جنبه یأس و ناامیدی است من واقعا دارای یأس و ناامیدی هستم واقعا دارای این مسأله هستم واللَه العظیم من قسم می‌خورم که امام سجاد

علیه‌السّلام که وقتی این عبارت را عرض می‌کرد به پروردگار فاذا رأیت مولای ذنوبی فزعت و اذا رأیت کرمک طمعت این دو جنبه یأس و جنبه طمع و امید و اللّه در امام سجاد علیه‌السّلام وجود داشت وجود داشت وجود داشت خوب گفتیم که رفقا راجع به این مسئله فکر کنند که چطور می‌شود انسان یک شخصی مثل امام علیه‌السّلام که به مرتبه عصمت مطلقه و طهارت مطلقه رسیده دو جنبه متضاد و متقابل ۱۸۰ درجه نه منفرجه تازه در او وجود داشته باشد یکی جنبه یأس تمام که آن یأس تمام باعث فزع بشود فزع یعنی یک التهاب و رعشه و نگرانی و هراسی که انسان را به تقلب احوال وا دارد این جنبه یعنی البته انعکاس خارجی آن به این نحو است که البته جنبه فزع این یک عمل خارجی است که این می‌تواند علل مختلفه داشته باشد یا ترسی که برای انسان یک مرتبه حاصل می‌شود شما فرض کنید که در خیابان حرکت می‌کنید یک دفعه از کوچه یک حیوان درنده فرض کنید که گرگی می‌آید این چه حالی پیش می‌آید این حالت فزع است یعنی حالتی که شما در آن حالت دیگر امید به رهایی و خلاص ندارید وقتی که انسان امید داشته باشد فزع پیدا نمی‌شود فرض کنید که در خیابان در زمستان است گاهی اتفاق افتاده از این حیوانات گرگ و وحشی می‌آیند در اطراف شهر و اینها می‌آیند فرض کنید که در ماشین هستید می‌بیند که حیوانی می‌رود حالت تغییری برایتان پیدا می‌شود ولی این طور فزع پیدا نمی‌کنید چرا چون می‌بینید که در ماشین هستید ماشین ایمن است و درهایش بسته است و دارد حرکت می‌کند و حتی شما با این وسیله ای که دارید بر او غلبه می‌کنید می‌گویید می‌توانم بروم او را از بین ببرم یعنی زیر بگیرم این حالت برای شما پیدا نمی شود فزع در حالتی است که شما تنها هستید و وسیله دفاعی هم ندارید یک مرتبه دارید پیاده روی می‌کنید و در حال سماء و فضا فکر می‌کنید یک مرتبه از پشت یک سنگ یک حیوان یا یک گرگ درنده ای آمد بیرون و مقابل شما ایستاد و هل من مبارز طلبید آن وقت چه می‌کنید آن جاست که حالت فزع پیدا می‌شود در وقتی که امید انسان به خلاصی و رهایی آن امید نامید است ولی اگر در همان موقع تفنگ داشته باشید وسیله دفاعی داشته باشید فزع پیدا نمی‌شود ترس و خوف پیدا می‌شود ولی فزع که از دست بدهید کنترل خودتان را و قوام خودتان را از دست بدهید پیدا نمی شود این جا فزع است.

امام علیه‌السّلام می‌فرماید من وقتی نگاه به گناهان خودم می‌کنم آن چنان خودم را خالی می‌بینیم و آن چنان خودم را بعید از رحمت خدا می‌بینم که به هیچ وجه حتی احتمال این که بتوانم با این گناهانی که الان بالفعل در من وجود دارد، امید این که بتوانم با این گناهان و با این دوری از خدا مقابله بکنم را هم ندارم، امید ندارم. وجود مرا ذنوب اشغال کرده نفس مرا خطایا و ضلات احاطه کرده و من امید و توان و استعداد برای مقابله با این را ندارم خوب چه می‌شود؟ فزع پیدا می‌شود من جهنم را می‌بینیم مسئله که به این جا ختم نمی شود مسئله به این که من فقط گناه بکنم و از رحمت خدا دور باشم که مسئله به این جا ختم نمی‌شود جهنم را دارم می‌بینم البته این مرتبه پایین آن است والا امام که به جهنم نگاه می‌کنم حداقل ما خود ما که یک چنین

وضعی اگر برای ما پیدا بشود که البته تا به حال پیدا نشده، همه خاطرمان جمع که به هیچ وجه من الوجوه یک چنین قضیه ای برای ما پیدا نشده انشاءاللَه پیدا بشود اگر پیدا شد آن وقت یک خبرهایی خواهد شد. تا وقتی که ما امید داریم که می‌توانیم به سوی خدا حرکت کنیم و تحصیل رضای الهی از این وجود شریف از این وجود بسیار شریف ما از این وجود بسیار شریف ما تحصیل رضای الهی متمشی است در نزد اهل معرفت خبری نیست خبری نیست

بر سر بازار عشق کس نخرد ای رفیق *** از تو به یک جو هزار کشف و کرامات را

بازار فرق می‌کند بازار داریم تا بازار بازار اهل دنیا همین مسائل است حالا نمی‌گوییم افراد گناهکار و .... نه همین افراد عادی نماز خوان بازار کرامت بازار از غیب گفتن بازار از پشت دیوار خبر دادن بازار فلانی چی گفت بازار دارد هر چیزی بازاری دارد بازارش هم خیلی گرم است آن قدر گرم است که جای سوزن انداختن نیست ازدحام، ازدحام، ازدحام، این آقا یک حالتی دارد برویم پیش او امشب جلسه دارد خلاصه کسی برود یک نگاه به او بکند می‌فهمد چه کرده باید حواسش جمع کرد باید چه کار کرد از این حرفها از این مطالب.

یک کسی تعریف می‌کرد یک کسی از دوستان در زمان مرحوم آقا آمده بود مشهد که مرحوم آقا را ببیند، ندیده بود تا حالا برخورد نکرده بود جوانی بود الان نمی دانم دیگر از او خبری ندارم نمی‌دانم کجاست و در چه وضعی است. آمده بود در آنجا و وقتی وارد شده بود که دیگرآن روز روز شهادت یکی از ائمه دیگر مجلس تمام شده بود و مرحوم آقا هم رفته بودند یعنی رفته بودند در همان اتاقشان، اتفاقا وقتی که می‌خواسته بیاید ظاهرا احتیاج به غسل پیدا کرده و گفته که اگر بروم غسل بکنم دیگر دیر می‌شود و نمی توانم آقا را ببینیم لذا به همان کیفیت آمده بود آمده بود که آقا را ببیند بعد همان جا نشسته بود و مجلس تمام شده بود دیگر آن موقع آقای میرحسینی که مسئول این تشریفات آن جا و چایی و این بساط بودند آن موقع آقای میرحسینی بودند دیگر و قرار بر این بود که وقتی مجلس تمام می‌شود به کسی چایی داده نشود و مردم متفرق شوند مرحوم آقا می‌فرمودند وقتی که مجلس تمام شد دیگر همه بروند و کسی نماند و تصریح می‌کردند که همه بروند و کسی نماند طبعاً به این بنده خدا هم چایی نرسید و این هم در دلش هِی غرغر کرد که این همه راه آمدیم اینجا یک چایی هم به ما نداند اقلا یک چایی بدهند چایی هم نداند نشسته بود یک مرتبه مرحوم آقا از آن در وارد شدند و آمدند بیرون نمی‌دانم شما بودید یا کس دیگر گفتند یک چایی برای این آقا بیاورید و بعد سرشان را آوردند در گوش طرف و گفتند اول غسل می‌کنی بعد می‌آیی اینجا درست شد؟

خوب این اولیاء خدا بنا ندارند بر این که بلند شوند و ..... ولی از آن طرف شما وقتی که نگاه می‌کنید می‌بینید که یک کسی مثل حاج ملا آقاجان که این همه بازارش و کتابهایش در اطراف پخش شده و ... بلند می‌شود و بالای منبر در مجلس امام حسین علیه‌السّلام اعلان می‌کند یک نفر جُنُب در این مجلس وجود دارد

بلند شود و برود غسل بکند و مجلس ما را خراب نکند! خوب حاج ملا آقا جان چه کسی به شما اجازه داده آبروی یک مومن را ببری؟ کی به شما گفته؟ اگر امام حسین در این مجلس بود مثل شما عمل می‌کرد؟ اگر عمل می‌کرد من آن امام حسین را قبول نداشتم امام حسینی من قبول دارم که این که سهل است هزار درجه بدتر از این را به رفتن آبروی یک مومن نمی‌دهد! آبروی یک مومن، رفتن آن قدر در نزد خدا وند مذموم و پلید است که هزار بدتر از این برای رجل الهی قابل قبول نیست که بخواهد باشد. به چه حقی شما بالای منبر میان جمعیت صدا بلند می‌کنی بر اینکه این فردی که ... بعد هم ول نمی‌کند اگر نرود خودم خبر می‌دهم‌ها آی خوب بگو این بیچاره که باید برود یک قیافه دو متری دارد یکدفعه بگو دیگر چیزی باقی نگذاری ول هم نمی‌کند برو بیرون و الا می‌گویم تا نروی من صحبت نمی‌کنم تا نروی من دیگر روضه نمی‌خوانم آن مجلس دیگر مجلس امام حسین نخواهد بود آن مجلس مجلس تخیلات و توهمات است و مجلس بزرگ داشت نفس شریف جنابعالی است!! نفس ناشریف جنابعالی است که در این جا دارد به جای امام حسین خودش را قالب می‌زند و امام حسین را دارد می‌آورد و در سر جای خودش می‌نشاند چون این مطالب مطالبی که نیست که از دهان سید الشهداء برآید سیدالشهداء حفظ احترام مومن را می‌کند حفظ آبروی مومن را می‌کند! خوب حالا یک جنب در مجلس هست خوب هست که هست وقتی که خواست برود در گوشش بگو این دفعه در مجلس با این وضع نیا اشکال ندارد اشکال ندارد این طور هم احترامش حفظ شده هم به او تذکر داده شده و هم مطلب چیزی است که خودش تکان نخورده درست شد این‌ها مسائل خلاف است.

در مکتب عرفان ما این مطالب را نداریم در مکتب عرفان آبروی مومن بردن را ما نداریم در مکتب عرفان حفظ آبروی مومن بر همه چیز مقدم است درست این مسئله است.

امام علیه‌السّلام این حالتی که دارد این جنبه ای که دارد خدمت رفقا عرض شد یا جنبه جنبه‌ای است که واقعی نیست کلماتی که گفته می‌شود این کلمات، مقصود، بیان واقع و حقیقت واقع نیست بیان یک مطلب مجازی است مثلا حضرت که می‌فرماید اذا رأیت مولای ذنوبی فزعت یعنی وقتی که به آن جنبه ذنوب یعنی همان حالت عدم توجه و التفات به کثرات از این توجیهات و منظور از فزع هم معنایش معنای نگرانی و ناراحت شدن و ملالت است خوب اگر این است پس بنابراین و اذا رأیت کرمک طمعت آن هم باید همین باشد کرم هم منظور بایستی همین فقط یک لطف و ظاهر و طمع هم که خوب باید تمایل و اینها بدون اینکه جنبه واقعی داشته باشد خوب این که اصلا معنا ندارد اثبات اراده غیر موضوع له و حقیقت از کلام متکلم بدون قرینه مُتیقَنه صارفه این جایز نیست که انسان کلام متکلم را بدون وجود قرینه متیقنه یعنی قرینه یقینی بر عدم اراده آن معنای حقیقی و مراد حقیقی باشد این جایز نیست که انسان کلام متکلم را امام سجاد علیه‌السّلام را به غیر از این حمل کند خوب چه قرینه ای است ممکن است شما می‌گویید قرینه خوب ذنب دیگر، ذنب بالاتر از این، ذنب یعنی

گناه امام سجاد گناه می‌کند؟ معنا دارد بگوییم امام سجاد گناه می‌کند؟ امام که گناه نمی‌کند وقتی که امام گناه نکرد پس بنابراین اگر امام فرمود که اذا رأیت مولای ذنوبی وقتی که من به گناهان خودم نگاه می‌کنم و وحشت مرا فرا می‌گیرد پس بنابراین خلاف معنای حقیقی قصد کرده و مراد ا مام چیز دیگر است مراد امام توجه به کثرات است مثلا فرض کنید رسول اللَه هم این چنین مطالبی می‌فرمود که همان ارتباط با مردم و عدم ارتکاز تمام عیار و صد درصدی به مقام ربوبی آن موجب یک نوع نقاری می‌شود و غباری می‌شود که آن غبار به واسطه استغفار مرتفع می‌شود که حضرت می‌فرمود: **انَّهُ لَیغَانُ عَلَی قَلبِی وَ انِّ لَاستَغفِرُاللَه فِی کلِّ یومٍ سَبعِینَ مَرَّة**[1] و گاه گاهی پیدا می‌شود که قلب من غباری می‌گیرد لیغان یعنی یک پرده این یک غباری بر قلب من می‌نشیند و من هر روز هفتاد مرتبه استغفار می‌کنم استغفار فقط مال ما نیست رسول خدا هم استغفار می‌کرد اما بین استغفار ما و رسول خدا به اندازه ما تا رسول خدا فاصله است. آن استغفاری که ما می‌کنیم تا آن استغفاری که ما می‌کنیم این لیغان علی قلبی یک غباری می‌گیرد یک پرده ای می‌گیرد یک جرم غبار به معنای جِرم، این جرم به واسطه چه پیدا می‌شود همین به واسطه سر و کله زدن با ابی بکر و عمر و عبدالرحمن عوف و افرادی که می‌آیند در آنجا و هر کدام برای خودشان خواسته و حاجتی دارند آن پیغمبر که باید آن زبان حال را خواجه شیراز می‌فرماید:

من که ملول گشتمی‌از نفس فرشتگان ***قال و مقال عالمی‌می‌کشم از برای تو

حالا این پیغمبر بایستی که بیاید و با این افراد بنشیند و صحبت بکند و معلوم است که اینها داعی و مقصد و هدفشان چیست و می‌آید بیان می‌کند ولی گرچه اینجا در مقام تکلیف است و باید این کار را انجام دهد ولی همین مقدار که با آنها دارد در صفات دارد با آنها کلنجار می‌رود در حالتی که ذات او باید با ذات مرتبط باشد این توجه از ذات به صفات و آثار صفات این لیغان علی قلبی ایجاد می‌کند این مسئله و انی لاستغفر اللَه می‌می‌آیم هفتاد مرتبه استغفار می‌کنم لذا وقتی که موقع نماز ظهر می‌شد ارحنی بلال کجاست بیاید برود بالای مأذنه و ما را راحت کند ارحنی یا بلال من را خلاص کن من را راحت کن از اشتغال به صفات و آثار صفات مرا متوجه ذات کن و وقتی که صدای اللَه اکبر می‌آمد روح پیغمبر از بدنش به آسمان می‌رفت می‌دید هان دیگر این و آن نمی‌توانند بیایند حرف بزند آخ راحت شدیم و صف تشکیل می‌دهند و صف تشکیل می‌دهند و مائیم و آن کسی که باید با او حال کنیم مائیم و با آن کسی که دیگر نمی‌تواند کسی بین ما و او مانع شود دیگر ما می‌مانیم دیگر خجالت می‌کشند و نمی‌آیند جلو با پیغمبر سر نماز حرف بزنند اینجاست که می‌گوید ارحنی یعنی واقعا پیغمبر آدم بخواهد فکر بکند به این قضیه که پیغمبر چه حالی دارد چه حالی دارد

[1] مستدرک الوسایل جلد ۵ صفحه ۳۲۰ و بحار الانوار جلد ۱۷ صفحه ٤٤ باب ۱۵

من در یک مجلسی بودم که در آن مجلس اعاظم از علمای طراز اول بودند اعاظم از آنها بودند غیر از دو سه تای از آنها که اول وقت رفتند در مغرب نماز مغرب و عشا را خواندند ما هم در بالکنی رفتیم خواندیم حدود هفده هجده نفر تا اواخر شب صبحت کردند تا اواخر شب یعنی فرض کنید که نیم ساعت مانده بود که نماز مغرب قضا شود که به اصطلاح بلند شدند و رفتند وضو گرفتند و نماز خواندند که اگر آن هم تا خانه بروند نمازشان قضا می‌شود گرفتند صحبت کردند آن ارحنی یا بلال کجا این کجا این مسئله کجا می‌دانید فرق چیست؟

فرق این است که نماز با مسائل اجتماعی جایش را عوض کرده است آن پیغمبر تمام وجودش اولیای خدا هم همین طور عرفا هم همین طور بنده خودم با چشم خودم دیدم اگر نمی‌دیدم نمی‌گفتم که در وقت قریب به نماز که می‌شد که خودم احساس می‌کردم که حال مرحوم حداد تغییر کرده ده بیست دقیقه به نماز خوانده می‌دیدم کم کم کسی با ایشان صحبت نمی‌تواند بکند کم کم سرشان را می‌آورند پایین و جایی برای صحبت کردن و اینها نیست و همین طور به این حال بودند تا این که موقع نماز که می‌شد همین طور بلند می‌شدند برای نماز و اینها آماده می‌شدند این چی را نشان می‌دهد این را نشان می‌دهد که اصلا تمام وجودش به آن سمت است به آن طرف است گیر افتاده که دارد با این و آن حرف می‌زند از ناچاری است که دارد با افراد به این کیفیت صحبت می‌کند و وقتی می‌بیند که هان که دیگر آن وقت می‌رسد دیگر وضعیتش تفاوت می‌کند و می‌رود ما نه تمام کارهای را انجام می‌دهیم از همه جا سرک می‌کشیم به همه جا می‌ریم کوچه خیابان و محله و خانه همسایه و نمی‌دانم تهران و شهرستانها و همه جا را می‌رویم دور می‌زنیم کره زمین را دور می‌زنیم همه جا را که قشنگ گشتیم اطلاعات کسب کریدم وقت خود را چند ساعت به چرت و پرت و مزخرف گذراندیم بعد برای این که کتک نخوریم که نمازی دارد چیز می‌شود نماز بخوانیم که تا خانه برویم قضا نشود این نماز در کمرت بزند دیگر چه نمازی است؟ چه نماز است؟ این همان نماز **الصَّلاةُ قُربَانُ کلِّ تَقِی**[1] است این همان **انَّ الصَّلاةَ مِعرَاجُ کلِّ مُومِنٍ** است این همان صلاتی است که **ان قُبِلَت قُبِلَ مَا سِوَاهَا وَ ان رُدَّت رُّدَ مَا سِوَاهَا**[2] این همان است.

لذا آن فرد که توجه به ذات دارد توجه به اسماء و صفات دارد صفات نه صفات کثرتی، توجه به آن صفات صاف ربوبی دارد توجه به همان مبدأ دارد تمام حرکات و سکناتش بر همان مسئله منطبق می‌شود این فرق بین اولیاءخدا و غیر اولیاءخدا است و اینهایی که همه کار انجام می‌دهند آن نماز را می‌گذارند آخر این

---

[1] کافی جلد ۳ صفحه ۲۶۵

[2] وسائل الشیعه جلد ٤ صفحه ۳٤

تمام حرکات و سکنتاتش بر همین منطبق می‌شود یعنی تمام افکارش تمام تصرفاتش تمام ارتباطاتش، ارتباطاتش با مردم همه بر این اساس بار می‌شود همه بر این اساس حمل می‌شود.

من یادم است بعضی از این آقایان که اینها اهل مسجد و اینها بودند بعضی‌ها به بنده گفتند که از چند نفر نه یکی چند نفر از ائمه جماعات مساجد حالا شهر و شهرستانهایش را نمی‌گویم که خیلی .... شهرستانها ولی می‌دانم چند نفر در یکی از این شبها که تلویزیون یک فیلم خاصی نشان می‌داد که هر هفته یکی دو دفعه نشان می‌داد آن شبی که این را نشان می‌داد آن درس تفسیری را که بعد از نماز می‌گفت تعطیل می‌کرد تا به این چی چی برسند آن هم یک زنی که معلوم نیست دیگر عام المنفعه است دیگر بله چیزهایی راجعه به ایشان بروند به آن قضایا و به آن مسائل برسند یعنی این آقا این مسجد این گنبد این گلدسته این محراب این منبر این مردم این بیا و برو همه بر هوا است همه بر هوا است اصلا می‌تانید شما باور کنید من نمی‌توانم بفهمم جدا من نمی‌توانم این را بفهمم و درکش کنم و هضمش کنم که چه جوری آخر چه جوری یک عالم بی سواد نبودند خیلی هم درس خوانده بودند فاضل بودند و درس خوانده بودند هنوز هم هستند بعضی فوت کردند بعضی هم هستند این بلند شود درس تفسیر را آیات قرآن را درس تفسر و روایت ائمه و هدایت و اینها را تعطیل کند که آقا بلند شو برو عکس تماشا کن به به که برو عکس تماشا کن آیه قرآن برود کنار عکس تماشا کن روایات ائمه برود کنار عکس تماشا کن حکایات علما وآموزنده ائمه برود کنار عکس تماشا کن، ببین چقدر این عکسها قشنگ است و پشت سر هم می‌آید و می‌رود و جالب این جاست که خودش زود به منزل می‌آمد و چهارچشمی‌عینکش را هم می‌گذاشت که خوب قشنگ به آن زوایا دقت کند و به آن زوایا برسد و بعد هم برای بقیه شرح می‌داد این منظورش این بود این حرفی که می‌زد منظورش این بود اینها خنده دار نیست اینها گریه آور است!

انسان باید بگرید واقعا برآن روزگاری که عالِم‌دینی بیاید و با مردم این چنین عمل بکند که آقا پاشو برو فیلم تماشا کن کیف کن برو فیلم تماشا کن آن وقت دیگر کلامش نور دارد آن دیگر وقتی که تفسیر هم می‌گوید، بنده عرض کردم خدمتتان تمام امورآن ٢٤ ساعت می‌آید می‌شود آن ده دقیقه! ببینید تفسیرش هم می‌شود تفسیر ذکر خانم فلان آن فیلمی‌که دیده، نماز می‌خواند زود می‌گویم که به فیلم برسم بنده قسم می‌خورم پای قسمم هم می‌ایستم که وقتی می‌گوید غیر المغضوب علیهم والضالین این در فکرش این است که هان بلند شوم بروم زودتر یک خورده هر شب فرض کنید سوره های بلند می‌خواند سوره کوثر و قل هو لله احد می‌خواند تا زود خلاص کند هم او هم این مردم، جفتشون، گفت خدا در و تخته را جور می‌کند باید در و تخته و دیوار با هم جور بشود تمام خدایش می‌شد فیلم روزه اش می‌شود فیلم نمازش می‌شود فیلم مردم دروغ نگویید میشود فیلم مردم غیبت نکنید می‌شود فیلم فیلم همه اش فیلم است همه اش می‌شود او تمام وجودش را این مسئله

رسیدن به خود گرفته است.

دیگر خسته شدم. انشاءاللَه ببینیم ... خودتان نگاه کنید انصاف داشته باشید ببینید ساعت چند است انشاءاللَه دیگر وارد شدیم و آمدیم در مسئله و یک مقداری از آن را عرض کردیم انشاءاللَه خدا قسمت کند به صاحب خود این دعای عجیب که این حقایقی را که امام علیه‌السّلام با خدا مناجات می‌کند گوشه این از اینها را هم حضرت نصیب ما بفرماید که بدانیم چه خبرها هست چه خبرها هست و این عالم بر چه اساسی دارد می‌گردد و چه مسائلی وجود دارد که ما از همه اینها غافل هستیم.

انشاءاللَه خدا چشمان ما را باز کند گوشهای ما را شنوا کند و قلب ما را سلیم کند و فکر ما را برای رسیدن به حقایق منشرح بکند که این خیلی مطلب عجیبی است و مسئله عجیبی است که چطور اول باید فکر منشرح بشود مسئله و حقیقت را دریابد و بعد همان توفیق الهی انسان را در همان ممشی قرار بدهد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد